

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه بورس و اوراق بهادار ۱۰

استاد عندلیبی - ۹۸/۹/۱۹

ادامه بحث اول: بررسی تعریف قرارداد آتی

بحث اول در قرارداد آتی عبارت بود از:

اصل قرارداد: یعنی دو طرف متعهد بشوند در زمان معین، مقدار معینی از دارای خود را با هم معامله کنند و فروشنده متعهد به فروش و خریدار متعهد به خرید می شود. (طبق بند ۴۵ دستورالعمل هیئت مدیره سازمان بورس)

یکی از راه های تصحیح این قرارداد این بود که این عقد را معاهده بین الطرفین بدانیم، که خود دارای دو فرض می شد:

✓ فرض اول عبارت بود از جایی که تعهد می دهند بر معامله و قصدشان هم واقعاً تبادل کالا است، ادله آن را بیان کردیم و بعضی از آن ادله تمام بود.

✓ فرض دوم عبارت است از اینکه قصد دو طرف از اول تبادل کالا نباشد و قصد اصلی و جدی آن ها سود بردن و تسویه نقدی در نهایت باشد، که این جلسه به بررسی آن می پردازیم.

تبیین محل بحث

در فرضی که دو طرف باهم قرارداد آتی به معنای معاهده منعقد می کنند و قصد طرفین از همان اول انعقاد قرارداد، سود بردن در مدت زمان قرارداد از طریق بالا و پائین شدن قیمت پایه، باشد و در نهایت و روز سر رسید که می خواهند تسویه نقدی کنند، نتیجه این می شود که یکی سود می کند و دیگری ضرر می کند.

آیا این فرض نیز مثل فرض قبلی صحیح است یا خیر؟

اشکال اصلی به فرض دوم

اشکال اساسی در این فرض این است که در روز قرارداد که متعهد بر خرید و فروش می شوند، قصد جدی بر خرید و فروش ندارند هر چند که «انشاء تعهد» کرده اند ولی قصد جدی و اراده جدی نداشته اند پس این انشاء آن ها صرفاً یک انشاء ظاهری بوده است، مثل کسی که قصدش از بیع، شوخی است نه جدی فلذا بیع از طرف او واقع نمی شود، پس این جا نیز که «قصد جدی بر تعهد» نداشته اند، این تعهد واقع نمی شود چون که از طرف خریدار اراده جدی بر تعهد دادن به خرید کالا در زمان مقرر وجود ندارد و از آن طرف هم فروشنده اراده جدی بر تعهد دادن به فروش در زمان سر رسید را ندارند، پس هیچ یک از طرفین معاهده قصد جدی بر این معاهده ندارد، فلذا از آن جایی که داشتن قصد جدی بر عقد از شروط حتمی عقود است، پس بطلان این معاهده واضح است.

سوال:

با توجه به اینکه در قانون آمده است که در نهایت اگر این دو طرف موقعیت خرید یا فروش خود را به کسی دیگر نفروختند - به هر دلیل - حتماً باید کالا تحویل انبار دار بشود، پس همواره در نهایت تبادل کالا رخ خواهد داد هر چند داعی و انگیزه این دو از ابتدا این بود که سود به دست بیاورند و موقعیت های خود را به فروش برسانند ولی در نهایت اگر خودشان باقی بمانند ملزم به تبادل کالا می شوند، فلذا شما نمی توانید بگویید که این دو نفر قصد تبادل ندارند.

جواب:

۱. در جلسه بعد، توضیحی تکمیلی برای این جواب بیان خواهد شد.

هر چند چنین قانونی باشد ولی کارکرد قانون تنها الزام و اجبار طرفین است ولی قصد ها را تغییر نمی دهد فلذا در این فرض در ابتدا قصد جدی این دو طرف بر تعهد بر خرید و فروش نبوده است و ملاک برای تحقق و صحت یک عقد، قصد جدی همان عقد است فلذا در این جا که دو طرف در زمان انعقاد معاهده، قصد جدی به چنین تعهدی را ندارند، اصلاً معاهده شکل نمی گیرد، چون این قانون، قصد دو طرف را نمی تواند تغییر بدهد.

هر چند با توجه به این قانون، اراده تبعی به لوازم این تعهد شکل می گیرد و یکی از آن لوازم این است که اگر در نهایت این قرارداد را نفروختم باید مبادله واقعی رخ انجام بدهم ولی بالوجدان می دانیم تعهد بر این مطلب واقع نشده است چون اراده جدی این شخص روی همان خرید و فروش های وسطی است که سود آور هستند و اصلاً تعهدی جدی نسبت به خرید و فروش نهایی ندارد، پس تعهدی را امضا کرده است که نسبت به آن متعهد نیست و قصد تعهد بر آن را ندارد.

پس باید در زمان انعقاد قرارداد، قصد جدی بر تعهد بر خرید واقعی و فروش واقعی داشته باشند ولی اگر چنین قصدی نداشته باشند ولو مردد باشند که روز آخر چه کار می کنند آیا با کالا تسویه می کنند یا تسویه نقدی انجام می دهند، باز اشکال وارد است چون قصد جدی بر تعهد بر خرید و فروش ندارند، هر چند اراده جدی بر سود بردن دارند ولی تعهد بر این مطلب نبوده است بلکه تعهد بر خرید و فروش بوده است.

از مسلمات فقه این است که اگر اراده جدی به قراردادی نداشته باشند، آن قرارداد محقق نمی شود.

پس در این فرض چنین تعهدی محقق نمی شود، فلذا سایر متفرعات آن مثل وجه تضمین مشروط در ضمن عقد لازم دیگر و... سالبه به انتفاء موضوع می شوند و چون قراردادی منعقد نشده است نمی شود قبل از زمان سر رسید این قرارداد را به کسی بفروشند چون اصلاً چنین قراردادی محقق نشده است.

پس نکته اساسی در این اشکال این است که بنیم قصد جدی دو طرف در این معاهده، چه چیزی می باشد، اگر قصد آن دو چیزی غیر از مفاد تعهدنامه باشد، این معاهده محقق نمی شود چون آن را قصد نکرده اند ولو انشاء کرده باشند و یا بر زبان آورده باشند و مثلاً امضاء کرده باشند.

البته ما در این بحث حسب مقام واقع و ثبوت بحث می کنیم و کاری به مقام اثبات و اینکه از چه راهی اثبات کنیم قصد جدی طرفین چیست، نداریم.

و باید دقت کنیم که در معاملاتی مثل سلم وقتی اراده جدی بر بیع کند ولو به داعی این باشد که قبل از موعد به دیگری بفروشد، این اشکال مطرح نمی شود چون حین عقد، اراده جدی بر عقد داشته و پس از آن مالک شده است و سپس آن کالا را می فروشد ولی در ما نحن فیه، شخص بعد از قرارداد مالک نمی شود بلکه این قرارداد صرفاً یک تعهد است و شخصی که تنها قصد او سود است، تعهد بر انجام معامله در قبل از زمان سر رسید را می دهد حقیقتاً و این مطلب را قصد کرده است ولی آن چه انشاء می کند تعهد بر انجام معامله نهایی است.

پس فرض دوم ما در اینجایی بود که حقیقتاً طرفین قصد معامله نهایی را ندارند و قصد جدی آنها تعهد بر همان معاملات وسطی است، هر چند می دانند که اگر معاملات وسطی رخ نداد قانون آن ها را مجبور بر معامله نهایی نیز می کند ولی قصد جدی آن ها از قرارداد همان تعهد بر معاملات وسطی است و تعهد بر معامله نهایی ندارند، فلذا ما انشأ لم یقصدوا و ما قصدوا لم ینشأ.

نتیجه:

قرارداد آتی به معنای معاهده در فرضی که قصد طرفین در زمان انعقاد قرارداد، انجام معامله واقعی در نهایت باشد و متعهد بر همین امر بشوند، صحیح و لازم است.

بحث دوم: بررسی «وجه ضمان» در قرارداد آتی به معنای معاهده

در مصوبه این طور آمده است که:

بعد از انعقاد قرارداد و تعهد طرفین به خرید و فروش واقعی «برای جلوگیری از امتناع طرفین از عمل به تعهدات قرارداد، طرفین به صورت شرط ضمن عقد متعهد می‌شوند مبلغی را به عنوان وجه تضمین طبق ضوابط این دستورالعمل نزد کارگزار یا اتاق پایاپای بگذارند و^۱ متناسب با تغییر قیمت آتی، وجه تضمین را تعدیل کنند و کارگزار از طرف آن‌ها وکالت دارد که متناسب با تغییرات، بخشی از وجه تضمین هر یک از طرفین را به عنوان اباحه تصرف در اختیار دیگری قرار دهد و وی حق استفاده از آن را خواهد داشت تا در دوره تحویل با هم تسویه کنند.»

نکته ای که نیاز به تذکر دارد این است که منظور از اینکه گفته اند «ضمن عقد متعهد می‌شوند» کدام عقد است؟ منظور همین قرارداد است؟! یا منظور ضمن عقد دیگری مقصود است؟

ظاهر این است که مقصود ضمن عقد دیگر، باشد زیرا:

✓ اولاً در این مصوبه به همین عقد، اطلاق قرارداد می‌کند و نگفته ضمن قرارداد بلکه گفته ضمن عقد، پس منظورش ضمن عقد دیگری غیر از این قرارداد بوده است.

✓ ثانیاً گویا نظر این آقایان این است که این قرارداد، جایز است نه لازم فلذا به دنبال عقد لازمی هستند که وجه ضمان ضمن آن عقد باشد.

پس هر چند در متن مصوبه تصریح نشده است ولی مقصودشان این است که «ضمن عقد دیگری که عقد لازم باشد این شرط را قرار بدهند» و بر فرض که مراد همان قرارداد باشد، باز هم شرط ضمن عقد است. بعد از مفروض گرفتن این نکته، چند بحث مطرح می‌شود:

✓ بحث اول: آیا شرط ضمن عقد لازم، واجب الوفاء می‌باشد یا خیر؟

✓ بحث دوم: مراد از وجه تضمین چیست؟ و آیا شرط ضمن عقدی که تعلق گرفته است به وجه تضمین صحیح است یا خیر؟

✓ بحث سوم: بحث از صحت و کیل شدن اتاق پایاپای و یا کارگزار، که خود مباحث متعددی دارد همچون:

- آیا شرط ضمن عقد می‌تواند وکالت درست کند یا نه؟
- وکالت در این جا شرط نتیجه است یا شرط فعل؟ که ظاهر شرط نتیجه است پس باید بررسی شود که آیا وکالت با شرط نتیجه حاصل می‌شود یا خیر؟
- اشخاص حقوقی - بر فرض مشروعیت - می‌توانند وکیل بشوند؟

و....

۱. کسی که از طرف شما وکیل می‌شود برای خرید و فروش.

۲. اتاقی که کارهای مربوط به تسویه در آن جا انجام می‌شود.

۳. وجه تضمین اولیه، همان درصدی است که بر اساس قیمت حین انعقاد قرارداد محاسبه می‌شود مثلاً ۵٪ قیمت فعلی می‌باشد؛ وجه تضمین متغیر، مقداری که بر اساس کم و زیاد شدن قیمت‌ها از وجه تضمین اولیه کم یا بر آن افزوده می‌شود.

ادله وجوب وفای به شرط ضمن عقد

روایات متعددی در این رابطه وارد شده است که معروف هستند به قاعده «المؤمنون عند شروطهم» و خود این روایات چندین گروه هستند.

گروه اول: روایات مطلق

گروه اول که مورد بررسی قرار می گیرند، روایاتی هستند که هیچ قیدی ندارند و مطلق هستند:

روایت اول: روایت منصور بن یونس بزرج (معرب بزرگ)

١
٤- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بَزْرَجٍ عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ طَلَّقَهَا فَبَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَرَا جَعَهَا فَأَبَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطْلُقَهَا وَلَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا فَأَعْطَاهَا ذَلِكَ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ فِي التَّزْوِيجِ بَعْدَ ذَلِكَ فَكَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ بئس ما صنع وما كان يدريه ما يقع في قلبه بالليل والنهار قل له فليف للمرأة بشرطها فإن رسول الله ص قال المؤمنون عند شروطهم.
٢
وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بَزْرَجٍ نَحْوَهُ.

در روایت ابتدا صغری ذکر شده است، چون شرط کرده که نذر کند که او را طلاق ندهد و همسری غیر او نگیرد؛ و سپس کبرای کلی را از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نقل می کند که مومن نزد شرطش می باشد و باید به شرطش وفا کند. و استدلال به قاعده ای کلی است که از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نقل شده است.

این روایت دو سند دارد:

١. سند شیخ طوسی: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بَزْرَجٍ عَنْ عَبْدِ

صَالِحٍ

✓ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي الطوسي، مقصود است.

✓ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضال، مقصود است.

٢. سند مرحوم کلینی: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ مَنْصُورِ بَزْرَجٍ

بررسی سندی روایت: طریق شیخ طوسی

طریق مرحوم شیخ به علی بن الحسن بن فضال، چه در مشیخه و چه در فهرست عبارت است از:

و ما ذكرته في هذا الكتاب عن علي بن الحسن فضال (٢٩) فقد اخبرني به احمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سمعا منه و اجازة

٣
عن علي بن محمد بن الزبير عن علي بن الحسن بن فضال.

که در این طریق تنها دو واسطه بین شیخ و اصحاب امام هادی «علیه السلام» وجود دارد:

١. وسائل الشیعة؛ ج ٢١؛ ص ٢٧٦

٢ (٤) - التهذيب ٧- ٣٧١- ١٥٠٣، والاستبصار ٣- ٢٣٢- ٨٣٥

٣. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، المشيخة، ص: ٥٥

این دو بزرگوار در کلمات رجالیون ما توثیق ندارند.

برای تصحیح این روایت دو راه وجود دارد:

✓ راه اول این است که وثاقت این دو بزرگوار را از طریق توثیقات عامه اثبات کنیم.

✓ راه دوم که در کلمات مرحوم خوئی و شهید صدر وجود دارد، بعداً خواهد آمد.

راه اول: توثیقات عامه این دو بزرگوار

✓ اثبات وثاقت احمد بن عبدون:

• وجه اول: شیخ نجاشی است.

مرحوم خوئی تمام مشایخ نجاشی - که حدود ۳۰ نفر می باشند - را ثقة می دانند، به دلیل اینکه: مرحوم نجاشی در

کتاب رجالش در دو جا، مطلبی دارد که از آن چنین استفاده می شود که تمام مشایخ نجاشی ثقة هستند:

۱. در ذیل «محمد بن عبد الله بن محمد» می فرماید:

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغری

بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان أبو المفضل، کان سافر فی طلب الحدیث عمره أصله کوفی و کان فی أول

أمره ثبتاً ثم خلط و رأیت جل أصحابنا یغمزونه و یضعفونه. له کتب کثیرة منها: کتاب شرف التربة

کتاب مزار أمير المؤمنین علیه السلام کتاب مزار الحسين علیه السلام کتاب فضائل العباس بن عبد المطلب

کتاب الدعاء کتاب من روي حدیث غدیر خم کتاب رسالة فی التقية و الإذاعة کتاب من روي عن زید بن علی

بن الحسين کتاب فضائل زید [علیه السلام] کتاب الشافی فی علوم الزیدية کتاب أخبار أبی حنیفة کتاب القلم.

رأیت هذا الشيخ و سمعت منه کثیراً ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بينی و بينه.

۲. در ذیل «احمد بن محمد بن عبید الله» می فرماید:

أحمد بن محمد بن عبید الله بن الحسن بن عیاش بن إبراهيم بن أيوب الجوهري أبو عبد الله. و أمه سکينة بنت

الحسين بن يوسف بن يعقوب بن إسماعيل بن إسحاق بنت أخي القاضي أبي عمر محمد بن يوسف. کان سمع

الحدیث و أكثر و اضطرب فی آخر عمره، و کان جده و أبوه من وجوه أهل بغداد أيام آل حماد و القاضي أبی

عمر.

له کتب، منها: کتاب مقتضب الأثر فی عدد الأئمة الاثنی عشر، کتاب الأغسال، کتاب أخبار أبی هاشم داود بن

القاسم الجعفری، کتاب شعر أبی هاشم، أخبار جابر الجعفی، کتاب الاشتمال علي معرفة الرجال و من روي عن

إمام إمام، کتاب ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان [علیه السلام]، کتاب فی ذکر الشجاج، کتاب عمل رجب،

کتاب عمل شعبان، کتاب عمل شهر رمضان، کتاب أخبار السيد، کتاب اللؤلؤ و صنعته و أنواعه، کتاب ذکر من

روي الحدیث من بنی ناشرة، کتاب أخبار و کلاء الأئمة الأربعة. رأیت هذا الشيخ، و کان صديقاً لی و

لوالدی، و سمعت منه شیئاً کثیراً، و رأیت شیوخنا یضعفونه، فلم أرو عنه شیئاً و تجنبتہ، و کان من

أهل العلم و الأدب القوى و طيب الشعر و حسن الخط، رحمه الله و سامحه، و مات سنة إحدى و أربعمائة.
مرحوم خوئی می‌فرماید که در ترجمه این دو نفر این طور آمده است که من از این دو نفر روایت زیاد شنیدم ولی از طرف اصحاب در مورد این دو تضعیف شنیدم فلذا دیگر از دو نفر روایت نقل نکردم.
پس مشخص می‌شود که نجاشی از ضعیف روایت نقل نمی‌کند، پس از هر کسی روایت نقل می‌کند یعنی ضعیف نیست - نه اینکه احراز ضعیف بودن آن شخص نشده باشد بلکه یعنی واقعاً ضعیف نیست بلکه ثقه است - چون بین ثقه واقعی و ضعیف واقعی واسطه‌ای نیست - هر چند بین علم به ضعف و علم به وثاقت واسطه وجود دارد و آن «شک» است - پس چون از ضعیف حدیث نقل نمی‌کند، اگر از کسی حدیث نقل کرد یعنی آن شخص ثقه است.

❖ اشکال به وجه اول:

مرحوم نجاشی فرموده است که چون این فرد، ضعیف بوده است من از او نقل حدیث نکردم تا مرحوم خوئی چنین استفاده‌ای نکنند - که مثلاً تا حال نمی‌دانسم ضعیف است و الان که فهمیدم دیگر از او حدیث نقل نمی‌کنم - بلکه فرموده است که چون نزد اصحاب این افراد مشهور به کذب و ضعف بودند به صورتی که همه اصحاب آن‌ها را تضعیف می‌کردند، دیگر از آن‌ها حدیث نقل نکردم، یعنی با این وجود اگر من از آن‌ها روایت نقل کنم، آبروی خودم در خطر قرار می‌گیرد هر چند شاید خودش آن‌ها را ضعیف نمی‌دانسته ولی شاید برای حفظ اعتبار و آبروی خودش از آن‌ها مستقیماً نقل حدیث نکرده است، و شاهد این مطلب این است که گفته است با واسطه نقل حدیث می‌کردم ولی بی واسطه حدیث نقل نمی‌کردم، در صورتی که اگر آن شخص را ضعیف می‌دانسته است، نقل بلاواسطه توجیه پیدا نمی‌کرده است؛ پس حداقل این احتمال را می‌دهیم که معنای این جملات این باشد که برای حفظ آبروی خودم از این افراد مشهور به ضعف نقل حدیث نکردم نه اینکه از فقط از کسانی نقل حدیث می‌کردم که ثقه باشند.

پس این دو قسمت از متن نجاشی، دلالتی بر مدعای مرحوم خوئی ندارد.

• وجه دوم: ترضی و ترحم قدما

بعضی از رجالیون مثل مرحوم قهپائی - صاحب مجمع الرجال - اعتقاد دارند که اگر قدمای ما نسبت به شخصی ترضی یا ترحم به کار بردند یعنی بعد از ذکر نام او «رضی الله عنه» یا «رحمه الله» و امثالهم به کار بردند، این مطلب معادل توثیق آن شخص است.
و مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ در مورد احمد بن عبدون، در بعضی موارد ترحم دارند.

❖ اشکال به وجه دوم:

ترحم دعاست و به معنای توثیق نیست، بلکه ممکن است شخص دورغ‌گو باشد ولی به دلیلی برای او دعا کنند و از خدا برای او طلب رحمت کنند.
البته اگر یکی از قدمای ما نسبت به شخصی، در هر کجا که نام او را می‌برد، ترضی کند و نام او را با

احترام یاد کند، این مطلب نشانه وثاقت این شخص می تواند باشد، مثل اینکه مرحوم صدوق در مورد پدر بزرگوارش و بعض دیگر اینگونه است که در همه موارد با احترام از این افراد یاد می کند ولی ترحم و ترضی در ۲ الی ۳ مرتبه نشانه وثاقت نیست.

شاهد بر این مطلب این است که مرحوم نجاشی در مورد همان احمد جوهری، پس از بیان ضعف او، برای او ترحم نیز می آورد:

رأيت هذا الشيخ، و كان صديقا لي و لوالدي، و سمعت منه شيئا كثيرا، و رأيت شيوخنا يضعفونه، فلم أرو عنه شيئا و تجنبتة، و كان من أهل العلم و الأدب القوي و طيب الشعر و حسن الخط، **رحمه الله و سامحه.**

• **وجه سوم:** نکته‌ی شهید ثانی

منظور ما توثیق شهید ثانی نیست، زیرا که ایشان از متأخرین است و توثیق ایشان برای ما فایده‌ای ندارد، بلکه مقصود ما نکته‌ای است که ایشان در «درایه» بیان می کنند:

از زمان مرحوم کلینی تا زمان ما، مشایخ مشهور نیازی به توثیق ندارند زیرا که این افراد مشهور به عدالت هستند. و این مطلب بالاتر از توثیق است یعنی از زمان کلینی به بعد، مشایخ مشهور، مشهور به وثاقت هستند و این شهادت بر «شهرت به عدالت» این افراد است.

مثل اینکه ما می گوئیم مرحوم شیخ طوسی، شیخ انصاری و... مشهور به عدالت است یعنی سینه به سینه وثاقت ایشان به ما رسیده است.

یکی از مشایخ مشهور، بلا شک احمد بن عبدون است که از مشایخ نجاشی و شیخ طوسی است و بعد از مرحوم کلینی است، فلذا مشمول شهادت شهید ثانی می شود.

صاحب وسایل نیز به این وجه توجه داشته است فلذا در خاتمه وسایل به این نکته اشاره کرده‌اند.

این وجه خوبی است مگر اینکه در شهرت احمد بن عبدون خدشه کند، که اگر کسی تتبع در کتب نجاشی و شیخ داشته باشد، می فهمد که این فرد، شخصی مشهور بوده است.

• **وجه چهارم:**

نظر بعض اساتید ما «دامت بر کاته» این گونه است:

مرحوم نجاشی در مقدمه «رجال» شان مطلبی می فرمایند که مشخص می شود که واسطه‌های مرحوم نجاشی تا کتب، ثقة هستند، زیرا که در مقدمه آمده است که:

فإني وقتت علي ما ذكره السيد الشريف - أطال الله بقاءه و أدام توفيقه - من تعبير قوم من مخالفتنا أنه لا سلف لكم و لا مصنف. و هذا قول من لا علم له بالناس و لا وقف علي أخبارهم، و لا عرف منازلهم و تاريخ أخبار أهل العلم، و لا لقي أحدا فيعرف منه، و لا حجة علينا لمن لم يعلم و لا عرف. و قد جمعت من ذلك ما استطعته، و لم أبلغ غايته، لعدم أكثر الكتب، و إنما ذكرت ذلك عذرا إلي من وقع إليه كتاب لم أذكره. و قد جعلت للأسماء أبوابا علي

۱. رجال النجاشی، ص: ۸۵

الحروف ليهون علي الملتمس لاسم مخصوص منها. [و ها] أنا أذكر المتقدمين في التصنيف من سلفنا الصالح، و هي أسماء قليلة، و من الله أستمد المعونة، علي أن لأصحابنا- رحمهم الله- في بعض هذا الفن كتباً ليست مستغرقة لجميع ما رسمه، و أرجو أن يأتي في ذلك علي ما رسم و حد إن شاء الله [تعالی]. و ذكرت لرجل طريقاً واحداً حتي لا يكثر (تكثر) الطرق فيخرج عن الغرض.

استادشان که ظاهراً سید مرتضی مقصود می‌باشد، از ایشان خواسته است که کتابی بنویسد جوابی باشد بر مخالفین ما طعنه می‌زنند که شما سلف و مصنف از گذشتگان ندارید و تازه به وجود آمده‌اید.

و این سخن کسی است که خبر از گذشته ما ندارد، فلذا من این کتاب را برای رد این توهم می‌نویسم.

حال اگر طریق ایشان به این کتب، افراد ثقه نباشند، ثابت نمی‌شود که شیعه سلف داشته است.

پس برای اینکه اثبات شود نسبت دادن کتاب به شیعه، باید واسطه‌ها ثقه باشند.

یکی از واسطه‌های مرحوم نجاشی و صاحب کتاب، احمد بن عبدون است.

❖ اشکال به وجه چهارم:

اولاً این مطلب نقض‌های فراوانی دارد که خود مرحوم نجاشی فرموده است که راوی این کتاب ضعیف است.

مثال:

مياح المدائنی ضعیف جدا. له كتاب يعرف برسالة مياح، و طريقها أضعف منها، و هو محمد بن سنان.

أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا أبو غالب أحمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الرزاز قال: حدثنا

٢

القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، عن مياح بها.

یا اینکه گاهی کتابی را نقل می‌کند ولی سندی برای آن نقل نمی‌کند یعنی مرسل نقل می‌کند که برای

فلان شخص کتابی وجود دارد.

یا اینکه حتی گاهی دارد که برای فلانی کتابی است و لم اره یعنی حتی من تا بحال کتاب را ندیده‌ام.

ثانياً: مرحوم نجاشی قصد نداشته است که از راه طریق معتبر و خبر ثقه برای مخالفین اثبات کند که شیعیان

کتب داشته‌اند و إلا آنها اشکال می‌کردند که این افراد تنها نزد شما ثقه هستند و واسطه‌های ثقه ما را قبول

نمی‌کردند.

پس این کتاب را مرحوم نجاشی نوشته است برای یک انسان با انصاف وقتی با این هجم از کتب شیعه

روبرو می‌شود، شایعات مخالفین بر اینکه شیعی سلف و کتاب قدیمی ندارد را باور نکند و حداقل این

کتاب منشأ برای تحقیق بیشتر مخالفین نسبت به شیعه گردد و دست از طعنه‌هایشان بردارند.

• وجه پنجم:

مرحوم نجاشی در ترجمه حمدان بن سلیمان، توثیق ایشان را به احمد بن عبدون نسبت داده است فلذا اگر خود

١. رجال النجاشی، ص ٣.

٢. رجال النجاشی، ص: ٤٢٤.

احمد بن عبدون ثقة نباشد و دارای جایگاهی نباشد که توثیقات و تضعیفات او را قبول کنیم، نسبت دادن وثاقت شخص دیگر به او بی معنا است. زیرا توثیق و تضعیف را از کسی نقل می کنند که قول او حجت است. فلذا مشخص می شود که احمد بن عبدون که شیخ بلاواسطه نجاشی بوده است، نزد نجاشی ثقة است و حتی قول او در توثیق افراد نیز حجت بوده است.

۱. رجال النجاشی، ص ۱۳۸: حمدان بن سلیمان أبو سعید النیشابوری (النیشابوری) ثقة، من وجوه أصحابنا، ذکر ذلك أبو عبد الله أحمد بن عبد الواحد. أخبرنا أبو الحسين علی بن أحمد قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا علی بن محمد بن سعد القزوينی قال: حدثنا حمدان، و أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن یحیی، عن أبيه، عن حمدان بكتابه. (مقصود از احمد بن عبد الواحد همان احمد بن عبدون است، رج: ترجمه ایشان در رجال نجاشی)